بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری. 26 دی 1394.4

آیه ای که بحث آن را شروع کردیم آیه 115 سوره توبه بود. این آیه از قبلش مجددا می خوانم.

**« مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿113﴾**

**وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلاَّ عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ﴿114﴾**

**وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ ﴿115﴾**

خب در مورد این آیه شریفه یک سری بحث های تفسیری هست که بعضی از آنها احیانا دخالت دارد در برداشت اصولی از این آیه شریفه. من حالا بعضی از این بحث هایی که فی الجمله می توانسته دخالت داشته باشد را عرض کنم. قبل از اینکه وارد آن بحث بشوم یک نکته ای را کلا در مورد آیات قرآنی عرض کنم. آیات مشابه این. در آیات قرآن یک اصرار عجیبی هست بر اینکه افراد نشان داده بشود که افعالی که از انسانها سر می زند هم به خداوند منسوب است هم به بندگان در واقع کسی از خود آیات قرآن درست استفاده کند به راحتی بحث امر بین المرین از داخل آن استفاده می شود و اینکه افعالی که از انسان ها سر میزند هم نسبت به بنده دارد و هم نسبت به خدا دارد و آن کسانی که جبری شدند یا اختیاری شده اند اینها هر دو یک چشم شده اند و قسمتی از واقعیت را ندیده اند. حتی رو این جهت بعضی تعبیراتی را که بحث نظر ابتدایی شاید تعبیرات خیلی ناپسندی هم باشد به خدا نسبت می دهد و خدا را به عنوان مضل معرفی می کند. در حالی که ممکن است بگویند انسانها اینکه خدا مضل باشد کأنه خیلی مناسب نیست. برای تأکید به این نکته که به هر حال اضلال هم به دست خدا است. ولی باز تأکید می کند همان اضلالی هم که به دست خدا است، این اضلالی است که بنده سبب آن است.

**وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ**

اینجور نیست که خدا بدون اتمام حجت اضلال خدا تحقق پیدا کند. یک چیز کلی هست که در مورد این آیات باید در نظر داشت. این یک مقدمه از بحث بود.

اما در این آیه شریفه یک سری بحث هایی هست یکی کلمه ما کان، که آیا فعل ماضی که به خدا نسبت داده شده می شود مراد معنای موضی است یا معنای ثبات است. یک بحث کلی افعالی که به صیغه ماضی هستند نسبتشان به خدا به چه شکلی است. خب مرحوم شیخ گویا در این آیه از کلماتشان این برداشت شده است که ایشان می خواهند بگویند این آیه به معنای عذاب دنیوی هست به قرینه ما کان. مرحوم آخوند اشکال می کنند که کلمه افعالی که به خدا، افعال ماضی که به خدا نسبت داده می شود از زمان منسلخ است. خب ما قبلا اشاره کردیم که افعالی که به خدا نسبت داده می شود می تواند از زمان منسلخ باشد. ولی نه اینکه حتما از زمان هم منسلخ باشد. ممکن است از زمان منسلخ نباشد و زمان هم داشته باشد البته زمانی که به خدا نسبت داده می شود به اعتبار آن متعلقش است. چون متعلق آن زمانی است به خدا نسبت داده می شود. در همین آیات، آیات بعدی

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ

این تاب ماضی است دیگر. یعنی خدا توبه کرده است توبه آنها را پذیرفت. رجع الیه معنای ماضی دارد و الزام ندارد همه افعالی که به خداوند نسبت داده می شود مفادش مفاد ماضی باشد. این یک نکته.

مرحله بعدی اینکه ما بحث را رو مطلق افعال ماضی که به خدا نسبت داده می شود نبریم. تعبیر ما کان را، لم یکن را، این «ما» یی که به کان نسبت داده می شود به صیغه منفی. لم یکن، لم که بر سر مضارع می آید می شود ماضی منفی. کان منفی خلاصه. کان منفی مفادش چیست؟ به خدا نسبت داده می شود. خب این را شاید مرحوم آقای صدر این ترکیب را می خواهند بگویند که این ترکیب مفادش نفی شأنیت است. که خدا این شکلی نیست. ولی خیلی این هم شاهد روشنی عرض کردیم در موردش نیست. آن که ممکن است مفادش، آن هم ممکن است نه حتما این هست که داب خداوند به این شکل نیست. یعنی نشانگر یک سنت مستمره است نه نفی شأنیت. و این سنت مستمره ممکن است به جهت لطف الهی باشد. خداوند یک لطفی بر بندگان دارد و یک گونه خاصی این لطف الهی اقتضا می کند ولو اینکه اگر این گونه خاص را هم نداشته باشد اینجور نیست که یک ظلمی باشد. بله اگر مراد از نفی شأنیت یک معنای عام تری بگیریم. یعنی آن چیزی که عقلا انجام دادن آن بر خدا قبیح نیست ولی مناسب شأون الهی این است که خدایی که رحمان و رحیم است یک سری لطف هایی به بندگان داشته باشد. اگر این باشد به عرض ما نزدیک می شود ولی به این معنا نمی خواهم معنا کنم. خب این یک مرحله بحث.

البته این مطلب را هم عرض بکنم که دقیقا قبل از این آیه دو تا ما کان دارد.

سوال: استاد نفی شأنیت کند دیگر آیه به درد استدلال می خورد.

پاسخ: ممکن است بخورد. آن نفی شأنیت ممکن است به استدلال به آیه بخورد.

دو تا آیه قبل از این هم تأبیر ما کان در آن به کار رفته است.

مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَ لَوْ كَانُوا أُولِي قُرْبَى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

ممکن است تصور بشود آنجا که نفی شأنیت است اینجا هم نفی شأنیت باشد. ولی مطلب این است که آنجا لام دارد. آن لام دارد که از آن نفی شأنیت استفاده می شود. ما کان للنبی یعنی این شایسته خدا نیست. یک همچین حقی ندارد. یک همچین چیزی را، و این ربطی آن ما کان قبلی که آنجا هست ارتباطی به ما کان الله که اینجا می گوییم ندارد.

سوال: لیضلّ کفایت نمی کند؟

پاسخ: نه ما کان لله ان یضلّ نیست. اگر این بود ما کان لله عن یضل آن بله. ما کان الله لیضل. یعنی این لام، لام تقویت است. لام تقویت معنای خاصی ندارد.

سوال: حاج آقا در نحو می گویند لام جحود. یعنی انکار شدید است. یعنی همان دأب و سنت از آن در می آید.

پاسخ: نه. جحود هم باشد یعنی چیز مستمره.

سوال: انکار..

پاسخ: انکار شدید معنایش این نیست که شأنیت ندارد یعنی هیچوقت این از خدا سر نمی زند. هیچوقت سر نمیزند به خاطر اینکه خدا سنتش ... نگرفته است دیگر.

سوال: ما کان لله، آن هم با دأب سازگار است چرا...

پاسخ: نه، لله می گوید خدا اصلا همچین اجازه ای ندارد. لام دیگر. شما همچین حقی ندارد دیگر.

سوال: دأب خدا نباشد...

پاسخ: نباشد نمی شود دیگر. لام معنایش این است که خدا همچین حقی ندارد. لام مفاد حق است.

بله این یعنی مقایسه نمی شود کرد این آیه را با آیات قبلی اش و از آنها بخواهیم بحث شأن و امثال اینها استفاده کنیم. این مطلب.

اما بحث بعدی لیضلّ قوما هست. در بحث لیضلّ دو بحث تفسیری هست یکی اینکه مفاد ضلال چیست. ماده ثلاثی مجرد آن. یکی مفاد اضلال چیست. ضلال اصل معنایش یعنی راه گم کردن. ضلّ در مقابل هدایت. هدایت یعنی کسی که هاه یعنی او را به راه آورد. ضلّ در مقابل او کسی که به راه نیامده است ضال یعنی راه گم کرده. خب این مفاد اولیه اش است. راه گم کردن مصادیق خاصی دارد. یک موقع این هست کسی که کافر هست این راه را گم کرد. این یک مرحله. یک مرحله دیگر اینکه کسی که مؤمن است ولی ایمانش ناقص است. مراتب پایین ایمان را دارد. آن هم به یک معنا ضال هست چون مراتب بالایی ایمان را ندارد. یک موقعی راه گم کردن به این معنا است که کسی که به تکالیف خودش انجام نمی دهد. کسی که دستورات دینی عمل نمی کند. این هم یک نوع. عاصی، ضال به معنای عاصی و امثال اینها. خب اینکه ما می گوییم قبل از اینکه، حالا از این آیه استفاده می شود که بعد از اینکه خدا برای بندگان، ما یتقون را بیان کند، قوم ضال می شوند. می گوید قبل از آن قوم ضال نمی شوند بعد از او ضال می شوند. اینکه بعد از او ضال می شوند یعنی چه؟ یعنی اینکه مثلا کافر می شوند؟ یک جور. یک تصویر. یک تصویر این است که نه کافر می شوند. آن مراتب بالای ایمانی را به دست نمی آورند این هم یک جور. یک جور دیگر اینکه نه، به اینها هم ربطی ندارد یعنی عاصی هستند. عصیان بعد از تحقق بیان الهی است. حالا سه تا معنا را داشته باشید بعد روی اضلال که صحبت کردیم بر میگردیم از این آیه کدام یک از معانی را می شود استفاده کرد را استفاده می کنیم.

اینکه خداوند یک قومی را اضلال می کند اضلال کردن به چه معناست؟ بعضی ها آمده اند گفته اند اضلال یعنی اضلّ را از باب نسبت گرفته اند. فلمّا رأینه اکبرنه. از آیه قرآن زن ها وقتی حضرت یوسف را دیدند اکبرنه، اکبرنه یعنی چه؟ یعنی عددنه کبیرا. نصبنه کبیرا؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟(10/15)

زن ها حضرت یوسف را به بزرگی شناختند. به بزرگی نسبت دادند. این هم لیضلّ قوما بعد اذ هدیتم می گوید خدا بندگان را به ضلالت نسبت می دهد. این یک تفسیر. البته این تفسیر رو این جهت است که می خواهند نسبت ضلالت را به خدا از بین ببرند. بگویند کأنه خدا نیست که ضال است. بندگان خودشان ضال هستند و خدا فقط جنبه نسبت دادن ضلالت به بندگان مطرح است. در حالی که ظاهر اضلال می گوید که نه، اضلال می کند. یعنی ایجاد ضلالت می کند. البته عرض کردم این ایجاد ضلالتی است که هیچ منافاتی با اختیار بندگان هم ندارد. آن مقدمه ای که عرض کردم برای این است که لیضلّ اینکه اضلّ به معنای نسبه الی الضلالت.

سوال: اشکال نحوی دارد و آن این است که فاعلش اصلا نیست. لیضلّ اگر فاعلش را خدا بگیریم اصلا نسبت دادن..

پاسخ: عیب ندارد یعنی خدا به بندگان ضلالت را نسبت می دهد. یعنی خداوند بندگان را ضال تشخیص می دهد. ضال می داند. خدا در مانی بندگان را ضال می داند که بعد از بیان هست که خداوند بندگان را به ضلالت منسوب می داند. مفادش این می شود

سوال: مجازات را برایشان می برّد به این معنا. آن یک نکته دیگر است که بعدا بحث می کنم. آن نتیجه ای که میخواهم در مورد بحث اصولی از آن بگیرم.

خلاصه اضلال یک معنایش این است که، اضلال به معنای نسبت دادن بندگان به ضلالت. یک معنای دیگر اینکه اصلا ایجاد ضلال. ضلالت را ایجاد کردن. این دو معنا.

معنای سوم این است که گفته اند که ضلالت امر عدمی است. این امر عدمی خودش خدا امر عدمی ایجاد کردنی نیست اصلا. پس بنابراین وقتی می گوییم خدا ضلالت را ایجاد کرده است یعنی هدایت را در بندگان ایجاد نکرده است. ایجاد ضلال یعنی به معنای عدم ایجاد هدایت در بندگان هست. که مفسرین برای این معنا تعبیر خذلان می کنند. می گویند خذلان هست. این بحث خیلی ارتباطی به آن بحث جبر و اختیار ندارد. هر چند بعضی ها این را از شاخه های آن قرار داده اند. ولی بحث قضیه این هست که این امر عدمی را خدا وقتی که می گوییم ایجاد می کند یعنی امر وجودی رو محقق نمی کند چون امر عدمی خودش مستقیما که متعلق ایجاد نمی تواند باشد. و این یک مقداری وابسته به یک تفسیر، فرض کنید ما می گوییم خدا شب را خلق می کند. شب را خلق می کند، شب که ظلمت است. ظلمت را اگر می خواهیم بگوییم خلق می کند یعنی خدا نور را ایجاد نمی کند اگر نور ایجاد نشد می شود ظلمت دیگر. خلق لیل، خلق عدم به معنای عدم خلق آن روشنایی است و امثال اینها. این است که خذلان و امثال اینها را تعبیر می کنند نه برای حل مشکل جبر و اختیار و امثال اینها. چون بعضی وقتها اینها را برای حل مشکل جبر و اختیار برای اینکه چطور یک مثلا شروع را به خدا نسبت داده می شود و امثال اینها ولی یک موقعی هست که نه از آن زاویه. از زاویه اینکه امر عدمی اصلا چیز ندارد ایجاد به او تعلق نمی گیرد. منهای اینکه خدا، بنده هم اگر تعبیر کردیم که فرض کن فلان کس گمراه کرد مثلا یک همچین چیزی باید باشد. خب حالا آیا درست است یا درست نیست من نمی خواهم وارد خیلی بحث تفصیلی آن بحث بشوم ممکن است بگوییم اضلال در مورد بندگان هم گاهی اوقات ما می گوییم او را گمراه کرد یعنی اینکه مقتضی هدایت در آن موجود بود کاری کرد که جلوی این مقتضی را گرفت. آن هم یک امر وجودی است اضلال نه صرفا اینکه، یعنی منع است یک نوع امر، به معنای ایجادی است و مانعی هم ندارد ما این معنای ایجادی به ضلالت هم نسبت داده می شود. فرض کنید می گوییم فلانی او را گمراه کرده است. اولا گمراه کرده است حالا در مورد خدا نمی خواهم بگویم. یک موقع بحث این است که خدا نسبت اضلال به خدا چه شکلی می تواند باشد آن یک بحث است. بحث اینکه نفس اضلال با این تقریبی که عرض کردم که مثلا امر عدمی است عدم متعلق ایجاد نمی تواند باشد منهای اینکه فاعلش خدا باشد یا نباشد آن خیلی مطلب درستی نیست. آن نه، اضلال می تواند ایجاد کند. ما زمینه های هدایت افراد فراهم است. البته به یک معنا هم درست است آن مطلب ولی این معنایش این نیست که اضلال به معنای رها کردن است. رها کردن شخص نیست. اضلال به معنای این است که کارش داریم. یک موقعی هست که ما می گوییم اضلال به معنای اینکه بنده را آن زمینه هدایتی که برایش فراهم کرده است فراهم نکند. این یک بحث است. حالا نسبت خدا را در نظر نگیرید نسبت بندگان در نظر بگیرید. فرض کنید می گوییم من یک نفری را هدایت کردم. یک نفری را من هدایت نکنم بگوییم این اضلال است نه. اضلال این است که نه تنها هدایت نکند اضلال این است که زمینه های ضالتش را هم فراهم کند. می گوید فلانی من را گمراه کرد. فرض کنید یک نفری که معتاد می شود می گوید دوستانم مرا معتاد کردند و گمراه کردند. یعنی وسوسه کردند زمینه هایش را فراهم کردند. همه اینها اضلال حتما به معنای خذلان و امثال اینها نیست. بله در خصوص آن خداوند سبحان در خصوص خداوند سبحان این است که اضلال به معنای خذلان گرفته اند برای اینکه بگویند خداوند اینجور نیست که زمینه چیز را فراهم کند.

سوال: یعنی جلوی شیاطین را نمی گیرد؟

پاسخ: جلوی شیاطین را که کأنه شیاطین بخواهند چیز کنند نمی گیرد اینجوری خذلان را می خواهند معنا کنند.

سوال: دارو در اختیار مریض قرار ندهد می گویند تو او را کشتی دیگر.

پاسخ: نه نمی گویند.

سوال: چرا این مریضی است که اگر این دارو به او نرسد می میرد.

پاسخ: نه حفظش نکردی. دو بحث است یکی حفظ نفس است که واجب است یک بحث قتل نفس است که حرام است. حفظ نفس واجب است گناهی مرتکب شده است چون حفظ نفس واجب است. ولی قتل نفس چیز شدید تری هم دارد و اگر کسی این کار را بکند قصاص نمی شود.

سوال: اگر شخصی مانع رسیدن دارو به این شخص بشود. یک مریضی هست همان لحظه قرص قلب را باید بخورد.

پاسخ: حالا آن یک مرحله دیگر است آن را ممکن است بگوییم که قتل به او نسبت داده می شود. مجرد اینکه دارو در اختیار طرف نگذارد. یکی اینکه دارو در اختیارش نگذارد یکی اینکه دارو را می تواند جلوی در اختیار گرفتن دارو را بگیرد و یکی هم اینکه نه اصلا مطلقا بکشد. قطعا آن قسم اول قاتل محسوب نمی شود. کار محرمی کرده است و مجرد حرمت باعث نمی شود که. و اثراتی هم دارد در فقه و امثال اینها. نه نه،

سوال: قصاص

پاسخ: نه، غیر از آن بحث قصاص و امثال اینها منهای آن مثلا حالا در پرانتز این را بگویم یک بحثی بود که اگر مادری هست؛ خب حالا آن مثال را رها کنیم از بحث دور می شویم.

بنابراین اضلال اینجور معانی می تواند در موردش مطرح شود مراد خذلان است یعنی ترک الهدایه یا مراد نه، یک فعل ایجادی. ایجاد الضلال است. یک جور دیگر هست نه حکم به ضال بودن کردن نسبت به ضال بودن دادن و امثال اینها. حالا کدامشان هست حالا نمی خواهم وارد بحث بشوم این هم سه معنا.

حتی یبین لهم ما یتقون. مراد از ما یتقون چیست؟ تردیدی نیست که مراد از ما یتقون افعالی هست که انسان آن افعال را نباید انجام دهد. یعنی می گوید انسان را از افعالی که باید آنهلا را کار هایی که باید آن ها ترک کند آن را برایش بیان کند. البته با توجه به تناسبات حکم موضوعی که در خود این آیه است و روایات زیادی هم که در ذیل آن است مراد از ما یتقون خصوص محرمات نیست. ما یتقون ابتدائا ممکن است ما بگوییم یعنی فعلی که انسان باید از آن فعل خودداری کند. نه ترکی که از آن ترک خودداری کند یعنی ایجاد کند ضد آن را. ابتدائا ما یتقون فقط مربوط به شبهات تحریمیه می شود. ولی با توجه به خصوصیات محفوف به کلام که شبهه تحریمیه در اینجا خصوصیتی ندارد و روایت های زیادی که حالا می خوانیم آن روایت ها را. روایت های زیادی در ذیل این آیه است. معلوم می شود که این مربوط به خصوص محرمات نیست. معنایش این است وظایفی که باید انجام دهد فعلا او ترکا. وظایف لازم المراعات. این ها را داشته باشید تا بیاییم استدلالی که به این آیه شده است.

اول کلام مرحوم شیخ را عرض کنم تا بعد بیاییم سراغ کلام آقای صدر. مرحوم شیخ می فرمایند که در این آیه می گوید که خذلان متوقف بر بیان است. تا بیان نباشد خذلان الهی صورت نمی گیرد. و این مربوط به عذاب نیست. ربطی به عذاب ندارد. مگر شما بگویید وقتی خذلان متوقف بر بیان هست، عذاب هم متوقف بر بیان خواهد بود. که خب اینجا این اشکال را کرده اند که خذلان یک مرتبه شدیدی از عذاب هست خذلان یعنی یک نوع عدم التفاط ربوبی که لازمه اش این است که بنده در عذاب مخلد گرفتار بشود. خذلان یعنی این. و این خذلان متوقف بر بیان است. آیا این لازمه اش این است که، اصل عذاب نه عذاب مخلد آن هم متوقف است بر بیان این ازش در نمی آید؟ و امثال اینها. آقای صدر و اینها آمده اند سعی کرده اند با یک بیاناتی این مطلب را تمام کنند.

آقای صدر اینجا در این آیه از مجموع فرمایش ایشان استفاده می شود که، حالا من تقریبات کلام ایشان را عرض کنم. آیه را دو جور تفسیر می کند و در هر دو جور اینکه آیا این دال بر برائت هست یا خیر را بررسی می کند. یکی اینکه ما کان الله لیضل قوما بعد اذ هداهم آیا مراد از اضلال نسبت قوم به ضلالت هست؟ یا مراد از اضلال ایجاد ضلالت هست؟ ضلالت را ایجاد کردن هست؟ بعد ایشان می گوید اگر مراد از اضلال نسبت قوم به ضلالت باشد، اینجا اصلا کأنه مدلول مطابقی اش این است که قبل از بیان عذابی وجود ندارد. این توضیح درست نداده است که چطور مدلول، ببینید ایشان می گوید که «**ان الاضلال ..........؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟(30)**

خوب به جای این مثال که بر باب تفعیل است آن مثالی که من ذکر کردم فلما رأینه اکبرنه را می زد که از باب افعال است. اضلّ باب افعال است باب تفعیل و باب افعال ملازمه ندارند.

**و اخری یفسر بمعنا ایجاد الضّلال؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟(30/30)**

این هیچ توضیح نداده است که چطور انهم معذورون من قبلی؟ من فکر میکنم تقریب را باید اینجوری بنابر این تقریب کرد. آن این است که اینکه خداوند اینها را نسبت به ضلال نمی دهد. نسبت دادن خداوند به ضلال چه تأثیری دارد؟ مراد از نسبت دادن یعنی احکام ضلالت را بار کردن. احکام ضلالت که احکام ضلالت این هست که در واقع عذاب کردن. نسبت به ضلالت یعنی اگر شخص ضال بود احکام ضلالت به چند معنا می تواند باشد. یکی اینکه مثلا اگر معصیتی انجام داده است می خواهد بگوید قبل از بیان این معصیت را من معصیت حساب نمی کنم. این یک جور است. یک جور دیگر اینکه احکام ضلالت این است که عقاب کند. به یک معنا این است که می گوید که قبل از بیان عقاب مرتفع است. یک بیان دیگر این است که چیز معصیت مرتفع است. هر کدام از این ها باشد معنای معصیت مرتفع شدن این است که حکم ظاهری هست به اینکه حکم ظاهری به عدم تحریم وجود دارد به خاطر همین معصیت مرتفع هست. عذاب هم باشد نفی عذاب بالملازمه استفاده می شود که آن حکم واقعی فعلی نبوده است که عذاب مرتفع است. یک همچین تقریباتی بکنید تا مطلب تمام باشد. ولی اشکال قضیه این هست که هر یک از این دو تقریب مبتنی بر، اگر حالا این معنا را بکنیم که مراد نسبت ضلالت دادن است. نسبت ضلالت دادن این هست یکی این هست می گوید من قبل از اینکه بیان کنم این ها را گمراه نمی دانم یعنی اححکام شرک اولا باید دید ضلال مراد چیست. اگر ضلال مراد کفر باشد می گوید من قبل از اینکه بیان کنم افراد را نسبت ضلال به آنها نمی دهم. کافرها بعد از بیان کافر می شوند خب اگر این باشد این اصلا قسم خاصی است و ربطی به بحث ما ندارد. معنایش این است که قبل از اینکه انسان ها برایشان معارفی که باید آن معارف را اعتقاد به آن داشتن وجود داشته باشد من آنها را گمراه نمی کنم. اگر مراد این قسم باشد. خب اگر این باشد که ربطی به بحث های ما ندارد.

سوال: این مقدمه را هم ضمیمه اش کنم هر که گناه کار هست مستحق عذاب هست

پاسخ: نه حالا ما یتقون را چه بگیریم؟ مما یتقون مطلق گناهکاری است؟ یا ما یتقون، در خصوص بحث اعتقادات است؟ ما یتقون ممکن است ما بگوییم که ما در واقع بت پرستی، شرک و امثال اینها را به آنها یاد می دهیم که این بت پرستی و شرک را نداشته باشید. یعنی ما این اصلا مربوط به اصول عقائد باشد نه مربوط به فروع باشد یعنی خود آیه را بخواهیم منهای، حالا بحث روایات حالا بحث می کنیم. منهای آیه قرآن اگر مراد از ضلالت کفر باشد می گوید من در صورتی بندگانم را نسبت ضلال به آنها می دهم تا اینکه چیزهای هدایت را آن وقت یبین لهم ما یتقون با توجه به هدایت و ضلالت و اینها قسم خاصی از ما یتقون می شود. یعنی من تا بیان نکنم که شما چه چیزهایی را ازش پرهیز کنید در باب اعتقادات بت پرستی شرک ریا و امثال اینها که باعث می شود که انسان کافر بشود تا اینها را بیان نکنم انسان ها بوسیله انجام این کارها به ضلالت و گمراهی و کفر مبتلا نمی شوند. این یک مرحله اصلا آن ضلالت به چه معناست. عرض کردم آن بحث هایی که در مورد ضلالت هست یکی یکی اینجا خودش را نشان می دهد.

سوال: اینجا اگر ما در آیه مطرح کنیم که در خصوص بحث های اعتقاد مثل شرک و کفر و اینها باشد که کلا دیگر با تقریب های دیگر هم استدلال از بین می رود

پاسخ: خب بله همینجور است. خب بله می خواهم بگویم اینکه شما می گویید نسبت به ضلالت دادن این استدلال را تمام می کند فرع این است که ضلالت را به یک معنایی بگیرید، ضلالت را به معنای یا عصیان بگیرید یا یکی از آن دو معنای دیگر. عرض کردم ضلالت سه جور می شود معنا کرد. ضلالت یعنی کفر، ضلالت یعنی ایمان ناقص، ضلالت یعنی عصیان. اگر کفر بگیرید، این آیه ظهور در این ندارد که اصلا مربوط به این بحث های ما باشد. بحث کفر و ایمان و امثال اینهاست که بعضی از روایات ذیل این بحث را من بعدا می خوانم. مثلا بحث امامت و اینها در این مطرح شده است. اینکه انسان خداوند در صورتی بندگان را ملزم به امام می کند که امام را برایشان بیان کند. خب این با این معنای اول کاملا سازگار است. حالا ادامه بحث را باشد برای فردا

این آیه شریفه روایت های خیلی در ذیلش هست. به دلیل اینکه این روایت ها یک جا جمع نبوده است آقایان بهش توجه نکرده اند ما مجموع روایت های زیادی دارد که باید همه روایت ها را بخوانیم و در مورد مفادش و جمع بندی این روایات صحبت کنیم و ببینیم چه از آن در می آید. من عجالتا یک و دو و سه و چهار و پنج تا روایت را یادداشت کردم و نرسیدم همه روایت های بحث را یادداشت کنم. روایت های دیگری هم بود.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد